

مروری بر «فلسفه پراگماتیسم»

سیدکاظم علوی لنگرودی

دانشور عضو هیأت علمی گروه علوم تربیتی دانشگاه یزد

چکیده

پراگماتیسم (فلسفه اصالت عمل) به عنوان یک فلسفه طبیعی و تجربی و یک روش تحقیق و تفکر در اواخر قرن نوزدهم میلادی با تلاش اندیشمندانی چون پیرس، جیمز مید و دیویی ظهور پیدا کرد. فلسفه تلاش نمود که علم نوین را با فلسفه همانند سازد و نگرشهای فلسفی سنتی را در پرتو پیشرفتهای علمی نوین به نقد بکشد. هستی‌شناسی پراگماتیسم مبتنی بر اصل تغییر است. عالم مورد نظر این فلسفه عالمی است ناتمام و در حال شدن و تکامل که در بستر آن نیروهای خلاقه بشری فرصتی برای بهبود و اصلاح آن دارند. این فلسفه فهم و درک بشر نسبت به هستی را با تکیه بر تجربه قابل حصول می‌داند. جهان از نگرش این فلسفه جریانی است در حال تغییر، مربوط به آینده، ناقص و نامعین و محدود در تجربه انسان.

انسان از دیدگاه پراگماتیسم موجودی زیستی و جزئی از طبیعت است، او محصول و در عین حال سازنده جامعه خویش است، دارای اراده آزاد و آزادی انتخاب نیست بلکه در جهت رسیدن به این آزادی تلاش می‌کند. تسلط او بر طبیعت نمونه‌ای از این آزادی است. از نگرش این مکتب، تفکر یا شناخت امری نظری نیست بلکه در حکم نوعی تجربه است و این تجارب هرچه پیوسته‌تر باشد ارزنده‌تر است.

از دیدگاه این مکتب، عمل مقدم بر هر چیز است و لذا معرفت یا شناخت حاصل عمل میان انسان و محیط است، در این مسیر عقل نیز خادم عمل است. هیچ معرفتی مطلق و غیرقابل تغییر نبوده و معرفت ما نسبت به جهان و همه پدیده‌ها نسبی و وابسته به شرایط و قابل تغییر است. طرفداران این مکتب برای کسب شناخت و معرفت به روش حل مسئله اعتقاد دارند.

از نگرش این مکتب، ارزشها مطلق و ابدی نبوده بلکه نسبی هستند و با تغییر شرایط و موقعیتها تغییر می‌یابند و تا آن حد وجود دارند که در جریان زندگی فردی و اجتماعی اثر عملی



داشته باشند. ارزشها در خود اشیا، و امور و پدیده‌ها وجود ندارند بلکه این انسان است که در رابطه با اهداف خود به آنها ارزش می‌دهد.

پراگماتیسم‌ها علی‌رغم اینکه وجود معتقدات مذهبی را برای زندگی مردم مطبوع دانسته و آن را عامل احساس ارزشمندی انسان، ظهور عشق و محبت در فرآیند اطاعت انسان از قوانین کلی جهان می‌دانند، آرای متافیزیکی و بسیاری از اعتقادات ادیان را که در حل مشکلات زندگی مردم نمی‌توانند نقش داشته باشند فاقد ارزش می‌دانند.

این مکتب، فلسفه را یک نظریه تربیتی به معنای وسیع آن می‌داند و آن را مولود تربیت می‌شمارد. تعیین هدف غایی برای تربیت را امری پیهوده می‌داند و اعتقاد دارد که هدف تربیت را از درون خود تربیت باید جستجو کرد. تعلیم و تربیت هدفی واری خود ندارد و خود، هدف خویشتن است و بر مبنای اهمیتی که این مکتب برای تجربه قائل است آموزش و پرورش را فرآیند سازماندهی مجدد، بازسازی و تغییر شکل تجربه‌ها می‌داند. هسته اصلی کلیه فعالیت‌های تربیتی را کودکی و نیازهای فردی او می‌داند و در تدریس روشن حل مسأله را توصیه می‌نماید.

کلیدواژه‌ها

تجربه، انسان، عمل، شناخت، ارزش‌ها، تربیت.

مقدمه:

فلسفه، به مثابه اقیانوس عظیمی است به عمق هستی و به وسعت همه ابعاد وجودی انسان، که در درون خود حامل همه اندیشه‌ها و تفکرات ناب بشری است. فلسفه از موضوعاتی است که بشر در طول زندگیش با آن سر و کار داشته و می‌توانیم قدمت آن را به قدمت خلقت انسان قلمداد کنیم. هر کجا انسان حضور داشته، فلسفه و تفکر فلسفی با او همگام و همراه بوده است. فلسفه هم نگاهیان عقل و اندیشه است و هم مرکز کنترل علوم. بسیاری از علوم بشری از دامن فلسفه برخاستند. در تاریخ فلسفه، شاهد حضور فیلسوفان بزرگ و مکاتب مختلفی هستیم که هر یک به نوعی در رابطه با جهان هستی، وجود انسان، معرفت و اخلاق و سؤالات اساسی انسان نظریاتی را ارائه نموده‌اند.

به راستی فلسفه چیست؟ و ذات و مقصد و خاستگاه آن کدام است؟ این پرسشی است که از دیرباز پرسیده شده و بسیاری از فیلسوفان و متفکران، پاسخهای متفاوتی به آن داده‌اند. خاستگاه فلسفه، عشق و مقصد آن شناسایی و دانایی و یا به عبارتی دقیق‌تر شناسایی ذات چیزها یعنی رسیدن به روشنایی «بودن» است. بنیاد و خاستگاه فلسفه را باید در طبیعت انسان و حالتی که از توجه ژرف او پدید می‌آید جستجو کرد. ریشه و اساس فلسفه را بایستی در فطرت انسان و نوعیت خاص خلقت او و گرایش فطری او به کنجکاوی و حقیقت‌طلبی و دانش‌جویی جستجو کرد، و این عشق و علاقه انسان به کشف ذات حقایق و اشیاء یعنی فلسفیدن، از ویژگیهای ممتاز انسان بوده و همواره او را به سوی دانایی و شناسایی رهنمون کرده است. بنابراین نه فلسفه کهن‌تر از انسان است و نه انسان کهن‌تر از فلسفه. انسان و فلسفه لازم و ملزوم هم هستند، زیرا همه انسانها همانگونه که ارسطو هم یادآور می‌شود در سرشت خود، جوای دانش و دانستن‌اند. فلسفه به عنوان عام‌ترین مدل شناخت‌شناسی (اپیستمولوژی)^(۱)، هستی‌شناسی (آنتالوژی)^(۲) و ارزش‌شناسی (اکسیولوژی)^(۳)، بزرگترین حوزه شناخت انسان را به خود اختصاص داده و توجه انسان تشنه حقیقت و معرفت را به خود جلب کرده است. این منبع عظیم، سیر خود را از فلسفه قدیم یعنی از سقراط و فلاسفه پیش از او و افلاطون و ارسطو آغاز کرده و در فلسفه قرون وسطی، مدرسیان را چون توماس اکویناس قدیس پشت سر گذاشته و در فلسفه جدید از رنسانس تا به امروز فلاسفه متعددی را چون هیوم، دکارت، اسپینوزا، جان لاک، روسو، کانت، هگل، مارکس، ویلیام جیمز، و دیویی را در دامن خود پرورش داده است.

این متفکران هر کدام به نوعی به این سؤال که فلسفه چیست؟ پاسخ داده‌اند، برای نمونه افلاطون فلسفه را کوششی برای رسیدن به روشنایی «بودن» می‌داند و آن را روبه‌روی سفسطه می‌گذارد که به گفته او پناه بردن به تاریکی «نبودن» است. ارسطو، فلسفه را دانشی می‌داند که در جستجوی اولین اصلها و علتهاست. کانت، فلسفه را کوششی برای شناختن ماهیت شناسایی و همچنین حدود آن و رابطه مقاصد ذاتی عقل

1. Epistemology.

2. Antalogy.

3. Exiology.

و خرد انسان با هرگونه شناسایی می‌داند. برای نیچه، فلسفه، آفریدن ارزشهای نو است. راسل کار فلسفه را روشنگری مفاهیم از راه تحلیل آنها می‌داند و برای «کارل یا سپرس» کار فلسفه روشنگری و بیدار کردن انسان است.

در بطن فلسفه دانشی به نام متافیزیک وجود دارد که به علت غایی پدیده‌ها می‌اندیشد و هر یک از مکاتب فلسفی و فیلسوفان به نوعی به این علت غایی پرداخته‌اند. به عنوان مثال فلاسفهٔ ایونی از ۶۵۰ سال قبل از میلاد عناصر طبیعی مثل آب، آتش، خاک و هوا را علت همهٔ پدیده‌ها می‌دانستند. افلاطون علت غایی پدیده‌ها را عالم مثل می‌بیند. ادیان توحیدی علت غایی پدیده‌ها را خداوند می‌دانند. از آستانهٔ قرن هفدهم و اواسط قرن هیجدهم تجربه‌باوران^(۱) و عقل‌باوران^(۲) ظهور نمودند. گروه اول معتقد بودند که شناخت ما از تجربه برگرفته می‌شود و گروه دوم بر این باور بودند که شناخت ما از عقلانیت و فهم و درک ما برگرفته می‌شود. این دوران از دوران‌های مهم تاریخ فلسفه می‌باشد. زیرا در این عصر جدید، گرایش و اشتیاق به دستگاه‌سازی فلسفی رشد فزاینده دارد و در اندک زمانی جنبشهای عظیم فلسفی در اروپا به وجود آمدند و به رقابت پرداختند و رفته‌رفته تفکر فلسفی را از چنگال بنیادگرایان^(۳) کلیسا رها ساختند. به عنوان مثال فلاسفه‌ای چون ویلهلم اکهام، دکارت و فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) به طرد فلسفه و منطق ارسطو پرداختند ولی از قرن نوزدهم به بعد ارسطو در مکاتب فلسفی ارزش و مقام شامخ خود را بازیافت.^(۴) در تداوم این تحولات در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شاهد ظهور فلسفهٔ پراگماتیسم هستیم که در این مقاله سعی بر این است پیرامون آن به عنوان یکی از مکاتب و فلسفه‌های معاصر با تکیه بر منابع موجود در حد توان مطالبی ارائه گردد. انشاء... که مورد استفادهٔ علاقه‌مندان قرار گیرد.

معنی و مفهوم فلسفه:

فلسفه را از نظر لغوی «خرد دوستی»، «دانش دوستی»، «حکمت دوستی» و عشق و علاقه به تفکر و تعقل مطرح کرده‌اند و می‌توان آن را نوعی کوشش ذهنی که رو به

1. *Emprists.*

2. *Rationalists.*

3. *Fundamentalists.*

۴. یوسفی، حمیدرضا، سقراط و هنر نیندیشیدن، ص ۴۶.



سوی فعالیت‌های بشری دارد و برای یافتن مفاهیم اساسی نهفته در ورای آنها و آماده کردن آنها برای تحقیق و بررسی مورد تحلیل قرار می‌دهد قلمداد کرد. برای فلسفه تعاریف متعددی ذکر شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- فلسفه، علم بنیادینی است که همه علمهای دیگر را بنیان می‌گذارد. (۱)

- فلسفه، استکمال نفس به فراگرفتن حقایق جهان به همان ترتیبی است که واقعیت ذاتی دارند. (۲)

- فلسفه بنا به گفته متقدمان، سیر از فطرت اول به فطرت ثانی است. به این معنی که باید از مرتبه و مقام عادت و زندگی عادی گذشت تا طرح مسائل فلسفه مورد و معنی پیدا کند. (۳)

- فلسفه نوعی فعالیت یا عمل است که طرز نگرش و نوع برخورد و شیوه تفکر شخص را در رابطه با جهان خارجی جلوه‌گر می‌سازد. (۴)

- فلسفه به تعبیر افلاطون سیر از عالم شهادت (محسوس) به عالم غیب (مثل) و دیدار معقولات است. (۵)

- فلسفه به تعبیر ارسطو گونه‌ای قابلیت یا استعداد است که امکان می‌دهد موجود به مفهوم آن چیزی که وجود دارد تا آنجا که موجود است ادراک گردد، و آنچه ما را به سوی فلسفه می‌کشاند «حیرت‌زدگی» و شور و عطش است.

- علامه طباطبایی معتقد است که «فلسفه عبارت است از یک سلسله مسائل بر اساس برهان و قیاس عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند. به بیانی دیگر فلسفه از بود و نبود اشیاء سخن می‌گوید و احکام مطلق هستی را مورد دقت قرار می‌دهد و هیچگاه به احکام و آثاری که مخصوص یک یا چند موضوع است کاری ندارد.» (۶)

۱. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ج ۷، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ۱۳۷۶، ص ۴۱۰.

۲. حائری یزدی، مهدی، علم کلی، ۱۳۷۳، ص ۲.

۳. داوری، رضا، فلسفه چیست، ۱۳۷۱، ص ۸.

۴. آموزگار، حسن، فلسفه و مکتبهای تربیتی، ۱۳۷۹، ص ۱۳.

۵. داوری، رضا، فلسفه چیست، ۱۳۷۱، ص ۵.

۶. طباطبایی، علامه سید محمد حسین. اصول و فلسفه و روش رئالیسم. پاورقی به قلم استاد شهید

مطهری، جلد اول، ۱۳۷۴، ص ۳۷.



معنا و مفهوم پراگماتیسم: (۱)

پراگماتیسم از نظر لغوی ریشه در لغت «پراگما» (*Pragma*)، که یک واژه یونانی است، دارد و به معنی کار و کار سودمند، و مراد از آن سنجیدن ارزش اندیشه‌ها به میزان کارایی آنهاست. «پراگماتیسم نظریه‌ای است که در پاسخ این پرسش که: معیار درست بودن یک گزاره (قضیه) چیست؟ می‌گوید: سودمندی و به کار آمدن، یعنی یک اندیشه وقتی درست است که به کار آید و بتواند مشکلی را بگشاید. به کار آمدن تنها معیار درست بودن اندیشه‌هاست. به نظر پراگماتیست حتی بسیاری از گزاره‌هایی که به نظر می‌آیند کاربرد عملی ندارند و از واقعیت تجربی بدورند. نیز سرانجام به طور مستقیم یا غیرمستقیم به تجربه و عمل مربوط می‌شوند.»^(۲)

چالز ساندرس پیرس (۱۸۳۹-۱۹۱۴) نام پراگماتیسم را برای روشن کردن معنی واژه‌ها و تعریف مفهوم‌ها به کار برد و اعتقاد داشت که برای تعریف یک واژه بایستی به نتایجی که از آن تعریف گرفته می‌شود توجه کرد. نتیجه‌هایی که بتوان آنها را در عمل مورد آزمودن قرار داد.

«پراگماتیسم در فارسی به عنوان "فلسفه عملی" و یا "فلسفه اصالت عمل" ترجمه شده و پایه‌گذاران آن تا حد زیادی آن را به عنوان یک روش تحقیق و یا تفکر ارائه نمودند. پراگماتیسم فلسفه‌ای است طبیعی و تجربی (در معنای وسیع که محدود به تجربه حسی نیست) که ریشه آن را می‌توان در افکار فیلسوفان یونانی چون سقراط و متفکران جدید مثل "کانت"، "هگل" و "استوارت میل" پیدا نمود. پایه‌گذاران این فلسفه، به تفسیر و تعمیم نظریه "داروین" پرداخته و در جهان‌شناسی به طور کلی فرضیه‌های علمی را اساس عقاید خود قرار داده‌اند.»^(۳)

پراگماتیسم روشی است برای حل یا ارزشیابی مسائل عقلی و نیز نظریه‌ای است در باب انواع شناخت‌هایی که ما قابل و مستعد تحصیل و اکتساب آنها هستیم.^(۴)

«پیرس» پراگماتیسم را به عنوان یک روش و نه به عنوان یک مبنای عقیدتی

1. Pragmatism.

۲. نقیب‌زاده میرعبدالحمید، نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش، ۱۳۷۱، ص ۱۵۹.
۳. شریعتمداری، علی، فلسفه، ۱۳۷۳، ص ۳۲۹.
۴. پاپکین، ریچارد، استرول، آرووم، کلیات فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتوی، ص ۳۸۷.



معرفی کرد و در بحث راجع به روشهای تحقیق در این فلسفه، سه روش را مطرح نمود:

۱- روش فرضیه‌ای: که پژوهنده در برخورد با پدیده به تدوین فرضیه می‌پردازد.

۲- روش استقراء: که شامل مشاهده، آزمایش و آزمودن فرضیه است.

۳- روش قیاس: که در آن پژوهشگر به استدلال و تعمیم و روشن نمودن رابطه فرضیه‌ها می‌پردازد. «ویلیام جیمز» در کتاب معروف خود پراگماتیسم، بیان می‌دارد که: من کلمه پراگماتیسم را برای نشان دادن «روش ادامه بحث تجربیدی» به کار برده‌ام. او پراگماتیسم را به عنوان روشی که اختلافات و جر و بحثهای متافیزیکی را حل می‌کند معرفی می‌نماید. وی در همان کتاب، پراگماتیسم را به عنوان یک نظر و گرایش تجربی که به صورتی اساسی و کمتر قابل ایراد طرح شده است مطرح می‌نماید که از عدم کفایت، راه‌حلهای لفظی، معرفتهای قبل از تجربه، اصول ثابت، نظامهای مسدود و امور مطلق رویگردان است. پراگماتیسم عبارت است از نهضت فلسفی مصلحت‌گرایی که در مقابل مکتب فلسفی مطلق‌گرایی ظهور پیدا کرده و از نگرش مصلحت‌گرایان، فلسفه، کار عقلی بی‌ثمری نیست. بلکه یکی از وسایل حیاتی زندگانی است. مفاهیم فلسفی، مقولات منطقی نیستند بلکه عوامل حیات انسانی هستند. پراگماتیسم فلسفه زندگی و حل مسائل و مشکلات آن است و هر نگرش یا فکری که با زندگانی ارتباط نداشته باشد بیهوده است.^(۱)

به طور کلی پراگماتیسم روشی است برای حل و ارزشیابی مسایل عقلی و نیز نظریه‌ای است دربارهٔ انواع شناسایی‌هایی که انسان قابل و مستعد درک آنهاست. پراگماتیسم نتیجهٔ نوعی تجدید بنا در فلسفه است. پایه‌گذاران این فلسفه با افکار فیلسوفان اروپایی بخوبی آشنا بودند، اما توجه به پیدایش مسایلی که در اثر علوم و تحولات اجتماعی در جهان به وجود آمده بود، آنها را به تجدیدنظر و دوباره‌سازی فلسفه تحریک نمود. آنها عقیده داشتند انسان امروز هنگامی می‌تواند با اینگونه مسائل روبه‌رو شود و در حل آنها اقدام کند که در زمینه‌های اخلاقی و فکری خویشتن، تجدید بنای اساسی به عمل آورد. برخورد مهاجران اروپایی با سرزمین جدید و کوشش برای تشکیل جامعه‌ای بدون سابقه، مستلزم به کارگیری نیروی خرد و استفاده از آن در تمام

۱. هیأت نویسندگان، تاریخ فلسفه غرب، جلد دوم، ترجمهٔ جواد یوسفیان، ص ۳۳۳.



شئون زندگی بود. نحوه تشکیل و توسعه جامعه جدید یعنی آمریکا مبین این حقیقت است که بهبود شرایط زندگی انسانها در سایه فعالیت‌هایی که تحت هدایت نیروی عقلانی قرار دارند، امکان‌پذیر است. تحرک زندگی اجتماعی و پویایی جامعه تازه، توجه به نقش عقل در حل مسایل زندگی، اعتقاد به آزادی فردی، توجه به تأثیر علوم و تکنولوژی در بهبود شرایط زندگی و دموکراسی از جمله عوامل مؤثر در تشکیل و گسترش و تحکیم فلسفه پراگماتیسم در ایالات متحده تلقی می‌شود. اما واژه پراگما^(۱) یک کلمه یونانی به معنی کار یا عمل سودمند است و بر این اساس پراگماتیسم یا عمل‌گرایی نیز فلسفه‌ای است که به سودمندی نتایج و عمل توجه دارد.

پراگماتیسم اولاً اسلوبی است برای حل مسایل ذهنی و ارزیابی آنها، ثانیاً نظریه‌ای است درباره دانش بشری (به هر صورتی که قابل حصول باشد) و ثالثاً یک نظریه فلسفی است از جهان بر اساس معلوماتی که درباره آن حاصل می‌شود. مطابق این مکتب، فکری که منجر به عمل نشود ارزش ندارد و عملی که بر مبنای اندیشه صورت نگیرد مفید نخواهد بود.^(۲)

زمینه‌های ظهور فلسفه پراگماتیسم:

مطالعه تغییر و تحولات به وجود آمده در زندگی بشر نشان می‌دهد که این تحولات به خودی خود ایجاد نشده‌اند، بلکه علل و عوامل و شرایط زیادی دست به دست هم داده و باعث بروز آنها شده‌اند. این اصل در همه عرصه‌های زندگی بشری قابل تطبیق است و طبیعتاً نهضتها و مکاتب فلسفی هم از این قاعده مستثنی نبوده و نیستند. در ظهور فلسفه پراگماتیسم عوامل متعددی دخالت داشته‌اند که به برخی از آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

۱- ورود مهاجران اروپایی به سرزمین آمریکا و نحوه تشکیل و توسعه کشور به گونه‌ای بود که ضرورتاً افراد می‌بایست بتوانند با تکیه بر قوای عقلانی خود روی پای خود بایستند و در بهبود شرایط زندگی اجتماعی نقش داشته باشند. نیازمندی شدید

1. Pragman.

۲. آصفی، آصفه، مبانی فلسفه، ۱۳۷۰، ص ۴۶۶.



جامعه به نیروی عقلانی در این مقطع را می‌توان یکی از زمینه‌های ظهور فلسفه پراگماتیسم دانست. با توجه به اینکه این فلسفه منبع نهایی هرگونه تصمیمی را عقل آدمی می‌داند.

۲- پایان یافتن جنگهای داخلی و بیداری استعدادهای فرهنگی مردم آمریکا و بردگی فلسفی آمریکا که در طی قرون هفده و هجده و نوزدهم میلادی تحت سیطرهٔ فلاسفه اروپایی از جمله فرانسه و آلمان بودند، زمینه‌های لازم را برای یک حرکت و نهضت مستقل فلسفی تحت عنوان پراگماتیسم فراهم آورد.

۳- «هر چند دربارهٔ فلسفه پراگماتیسم نظریه‌ها مختلف و متفاوت است اما همهٔ آنها در یک نقطه تلاقی دارند و آن اینکه پراگماتیسم بازتابی است از جنبه‌های علمی عصر ما. این اندیشه در طول قرن نوزدهم به مثابه واکنش در برابر امواج فلسفه ایده‌آلیسم که از اروپا و مشخصاً از آلمان آمده و اندیشه آمریکایی را تحت سیطره خود قرار داده بود پا به عرصه وجود گذاشت... و این محال می‌نمود که تفکر فلسفی همچنان به سوی افراط در ایده‌آلیسم پیش رود در حالی که جهان معاصر را سیلی عظیم از تولیدات علمی دربرگرفته بود. لذا بروز یک واکنش مخالف که هدفش مینا قرار دادن روش علمی باشد ضروری می‌نمود و آن پراگماتیسم بود.»^(۱)

۴- «از عوامل دیگری که در پیدایش و تحکیم پایه‌های فلسفه پراگماتیسم تأثیر داشت را می‌توان تحرک زندگی جمعی آمریکایی، توجه به آینده، ارزیابی افراد انسانی بر مبنای عقاید آنها، و اعتقاد به دموکراسی و توجه به تأثیر علوم و تکنولوژی در بهبود شرایط زندگی دانست. به نظر مردم آمریکا، دموکراسی و علوم راه را برای آزاد ساختن افراد انسانی هموار می‌سازند. در واقع دموکراسی و علوم ارتباط نزدیک با هم دارند و هر یک در پیشرفت دیگری مؤثر می‌باشد. این عامل یعنی اعتقاد به دموکراسی و علوم بیش از عوامل دیگر در تشکیل فلسفه پراگماتیسم تأثیر داشت.»^(۲)

۵- آیین کالوین که با هدایت و رهبری «جان کالوین» کشیش دانشمند و آگاه در اروپا به صورت یک آیین و روش زندگی درآمده بود به سایر نقاط جهان نیز گسترش

۱. علی، سعیداسماعیل، چند فلسفه تربیتی معاصر، ترجمه دکتر عباس عرب، ۱۳۷۷، ص ۵۷.

۲. شریعتمداری، علی، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، ۱۳۶۷، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.



یافت. اصول و عقاید کالوین به صورت خالص یا تضعیف شده آن، دیگر فرقه‌های مذهبی را که در اثر نهضت اصلاح مذهب در اروپا و بعداً در آمریکا به وجود آمد، تحت تأثیر قرار داد. روند دنیوی‌سازی (*secularization*) نظریهٔ جامعهٔ دینی که مد نظر پیروان کلیساهای محلی نیوانگلند (نام یکی از مناطق در ایالات متحده آمریکا) بود از یک طرف و رشد جوامع پیشتاز و مهاجر از سوی دیگر در تحولات فکری و فرهنگی جامعه آمریکا و به تبع آن در ایجاد فلسفه پراگماتیسم مؤثر بود. افکار و اندیشه‌های کالوینیهای نیوانگلند قرن ۱۷ ادامه نگرشهای فلسفی انگلیس بود و به شدت نگرشهای فلاسفه و اندیشمندان آمریکایی را تحت تأثیر قرار داده بود؛ از جمله «ادواردز» که یکی از فلاسفه و اندیشمندان آمریکاست را می‌توان نام برد که به شدت تحت تأثیر معاصران اروپایی خود مانند جان لاک (۱۶۲۲-۱۷۰۴) و دیگران قرار داشت.

به طور خلاصه در قرن نوزدهم میلادی فلسفه آمریکایی با افکار و نگرشهای فلاسفه نهضت روشنگری فرانسه و در آغاز قرن هیجدهم با اندیشه‌های فلاسفه آلمانی ارتباط پیدا نمود. در اواسط قرن نوزدهم نشانه‌هایی از یک تجدد فلسفی دیده می‌شد که آیین‌ها و سنن آکادمیک را رد و انکار می‌نمود. پیروان «هگل» که تحت تأثیر پیامدها و نتایج حاصل از نظریه‌های علمی جدید قرار داشتند انگیزه و نیروی اصلی برای ظهور یک فلسفه جدید را آماده نمودند. گروهی به نام «هگلیان سن‌لویی» اولین نشریه فلسفی را در ایالات متحده آمریکا با عنوان مجلهٔ فلسفه نظری بنیان نهادند که ترجمه‌هایی از افکار فلاسفه معاصر اروپایی را ارائه می‌داد و راه را برای فیلسوفان آمریکایی که با جرأت و جسارت در پی دستیابی به راهها و نگرشهای جدیدی بودند هموار می‌ساخت و این امر نیز تأثیر زیادی را در پی‌ریزی جنبش فلسفه جدید آمریکا داشت.

بنیانگذاران پراگماتیسم:

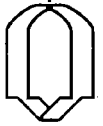
نهضت فلسفی پراگماتیسم با نام دانشمندان و فیلسوفان بزرگی چون: «چارلز ساندرس پیرس»^(۱)، «ویلیام جیمز»^(۲)، «جان دیویی»^(۳)، «جرج هربرت مید»^(۴)،

1. Ch.S. Pierce (1839-1914).

2. William James (1842-1910).

3. Jhan Dewey (1859-1952).

4. Gorge Herbert Mid.



«چانسی رایت»^(۱)، «شیلر»^(۲) و «وای هینگز»^(۳) همراه است.

نمایندگان اصلی پراگماتیسم سه فیلسوف آمریکایی یعنی پیرس، جیمز و دیویی هستند که معمولاً نام «مید» در کنار آنها به چشم می‌خورد. شیلر نماینده پراگماتیسم و مروّج آن در انگلستان و «وای هینگز» نماینده این مکتب در آلمان بود. هر چند که می‌توان آراء و اندیشه‌های پراگماتیستی را در آثار دانشمندان متعدد فوق جستجو کرد ولیکن بدون شک بنا به اذعان جیمز و دیویی مؤسس نهضت پراگماتیسم در آمریکا از هر جهت «چارلز ساندرس پیرس» بود و هر چند که واژه پراگماتیسم با نام ویلیام جیمز قرین است ولی هم «جیمز» و هم «دیویی» خود را مرهون «پیرس» می‌دانستند. با توجه به اینکه زمانی که «پیرس» در دانشگاه «جانز هاپکینز» تدریس می‌کرد از جمله شاگردانش «جان دیویی» بود. این سه فیلسوف معاصر (پیرس، جیمز و دیویی) علی‌رغم ویژگیهای متمایز فلسفی که نسبت به هم دارند هر سه تن از عوامل مؤثر در پیشرفت فلسفه در آمریکا هستند.

نکته مشترک فلاسفه پراگماتیست این است که آنها در عین اینکه متفکرین انتقادی هستند فلسفه را به عنوان یکی از عوامل و نیروهای مؤثر در تمدن انسانی قلمداد کرده‌اند. با آنکه «جان دیویی» در میان سه فیلسوف پراگماتیست آمریکایی معاصر جوان‌تر از همه بود ولی او را پدر و بانی حقیقی پراگماتیسم به شمار آورده‌اند. اگرچه در مسایل منطقی و دانش، تیزبینی جیمز را نداشت ولی از بسیاری جهات، شخصیت علمی متنفذتر و مقبول‌تر از دو تن دیگر دارد. مکتب فلسفی او را فلسفه ابزاری^(۴) و همچنین مکتب اصالت تجربی^(۵) نامیده‌اند و مهم‌ترین آراء و اندیشه‌هایش در زمینه اخلاق می‌باشد.^(۶) دیویی در آغاز پیرو ایده آلیسم هگلی بود ولی پس از چندی از آن روی گرداند و به فلسفه تجربی روی آورد. «چانسی رایت» استاد روانشناسی و فیزیک بود و در سال ۱۸۷۲ در انگلستان ملاقاتی با داروین به عمل آورد و بعدها مکاتباتی هم با او داشت. وی از جمله نخستین علمای آمریکا است که معتقد بود مسایل فلسفی، با استفاده

1. Chancy Wright (1820-1875).

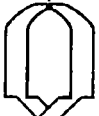
2. Shiler (1864-1937).

3. Why Hings.

4. instromentalism.

5. Experimentalism.

۶. آصفی، آصفه، مبانی فلسفه، ۱۳۷۰، ص ۴۳۰.

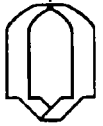


از روشهای علمی و عملی قابل حل هستند.

«فردیناند کینگ اسکات شیلر» فلسفه‌ای را در آکسفورد به نام انسان‌گرایی به وجود آورد که صورتی از پراگماتیسم و مصلحت‌گرایی بود و با این فلسفه اعتراض خود را به فلسفه‌هایی که شناخت را مبتنی بر اصول انتزاعی می‌دانند و جنبه‌های شخصی و انسانی را نادیده می‌گیرند نشان داد. او نماینده پراگماتیسم و مروج آن در انگلستان بود. «جرج هربرت مید» از دوستان نزدیک و صمیمی دیویی بود. اگرچه او از دیگر پراگماتیستهای هم‌تای خود کمتر مشهور است و اگرچه او هرگز نتوانست افکارش را در شکلی مدون ارائه نماید اما اندیشه‌های او تأثیر مهمی بر تکامل فلسفه پراگماتیسم گذاشت و دیویی در مقاله سال ۱۹۳۱ خود به مناسبت یادبود مید درباره او نوشت که: «ذهن او عمیقاً اصیل بود. اصیل‌ترین ذهنی که من در میان نسل پیشین فلسفه آمریکا دیده و برخورد نموده‌ام و من افکار خودم را مدیون او می‌دانم.»^(۱)

هستی‌شناسی پراگماتیسم:

عمل‌گرایی و یا مصلحت‌گرایی یک مکتب فلسفی معرفت‌شناختی تلقی می‌گردد که در آن پرداختن به روش شناخت بیشتر از اندیشه‌های دیگر، جلب توجه می‌کند و نظرات مربوط به هستی‌شناسی نیز لزوماً از آن طریق ابراز می‌شود. مهمترین اصل در هستی‌شناسی عمل‌گرایان، اصل تغییر است که مطابق آن همه چیز در جهان در حال تغییر و تحول است و هیچ چیز ثابت، و واقعیت پایدار در جهان وجود ندارد. به عبارت دیگر تغییر در این فلسفه واقعیت‌غایی است و این اصلی است که عمل‌گرایان بیش از اصول دیگر بر آن تأکید دارند و آن را وسیله پیوند فلسفه خود با فلسفه یونان قرار داده‌اند. ریشه این اصل را می‌توان در تعالیم هراکلیتوس^(۲) و سوفیستهای دیگری نظیر پروتاگوراس^(۳) جستجو کرد. هراکلیتوس منکر ثبات و بقا بود و تغییر را تنها واقعیت ثابت جهانی می‌دانست. به نظر وی، اشیاء و امور در جهان پیوسته تغییر پیدا می‌کنند و چیز متفاوتی می‌شوند. به این ترتیب او جهان را به رودی تشبیه می‌کرد که همواره روان است. به نظر



۱. اسکفلر، اسرائیل، چهار پراگماتیست، ترجمه محسن حکیمی، ۱۳۶۶، ص ۲۰۶.

2. Heraclitus.

3. Protagoras.

او یک لحظه همانند لحظه قبل نیست. هرچه بنگری به یک اعتبار هست و به اعتباری دیگر نیست. پروتاگوراس نیز عقیده داشت که همه چیز در حال تغییر است. شناخت ما از جهان تابع ادراک حسی است و چون ادراک حسی افراد متفاوت است، بنابراین نمی‌توانیم به حقیقتی مطلق قائل باشیم. عمل‌گرایان در این نظر با هراکلیت و پروتاگوراس هم عقیده هستند، که تغییر واقعی، غایی است. لذا جهان را به صورت وجودی در حال نوشدن تلقی می‌کنند و به موجودی در حال بودن اعتقادی ندارند. به گفته «ویلیام جیمز» کتاب آفرینش در حال نوشته شدن است. جهان دارای هیچ چیز ساخته و آماده‌ای نیست و هیچگونه جوهری را دربر ندارد. جیمز مفهوم حدوث را به صورت کاملاً تصادفی تفسیر می‌کند و در این اعتقاد تا مرز تصادف‌گرایی افراطی پیش می‌رود. به نظر او در جهان، موجود یگانه‌ای وجود ندارد. جهان دیوبی، همانند جهان جیمز ناتمام و نامعین است. چنین جهانی به نظر دیوبی متفاوت از جهان بسته‌ای است که در آن هر قسمت، کنش خاص خود را با دقت یک ماشین انجام می‌دهد، جهانی همانند ماشین، دارای آن چنان ساخت کاملی است که نمی‌توان چیزی به آن اضافه کرد. همچنین از چنان کارآمدی برخوردار است که فرصتی برای آزادی عمل وجود ندارد. اما عالمی که فلسفه پراگماتیسم در نظر دارد، کاملاً متفاوت با آن است. عالمی است ناتمام و در حال شدن و رشد و تکامل، بنابراین نیروهای خلاقه بشر فرصتی برای اصلاح، بهبود و تغییر در آن را دارند. در چنین جهانی امکان حدوث هر نوع پدیده و واقعه غیرقابل پیش‌بینی وجود دارد و انسان این فرصت را دارد که از طریق فعالیت‌های تجربی به نحوی درگیر جریان‌ها شود و آنها را در جهت منافع خود هدایت نماید.^(۱)

پراگماتیست‌ها معتقدند که جهان، آشکارا در مقابل ماست. انسان با ظواهر و آثار طبیعت سر و کار دارد، آنچه فهم بشر به آن تعلق می‌گیرد، حقایق موجود زندگانی است که در نتیجه تجربه حاصل می‌شود. فراسوی تجربه، قابل درک نمی‌باشد و تلاش انسان نباید مصروف بحث در وجود مطلق و حقیقت محتوم گردد. تجربه در مفهوم وسیع آن، اساس جهان‌شناسی پراگماتیسم را تشکیل می‌دهد. از نظر آنها تجربه شامل احساس،

1. Butler. Donald, 1968. *Four Philosophies and their practice in education and religion*, New York, 3rd edition, p. 285.



ادراک، تفکر، قضاوت، مقایسه، توصیف، سیر عقلانی و توجه به ارتباط امور با همدیگر است. بنابراین، تجربه را نمی‌توان به ادراکات حسی محدود کرد. تجربه محصول تأثیر متقابل فرد و محیط روی یکدیگر است. دیویی می‌گوید: این تجربه است که به ما می‌آموزد همه چیز دگرگون می‌شود. اندیشیدن نیز تنها ابزاری برای عمل است. انسان هنگامی آغاز به اندیشیدن می‌کند که با مشکلی یا مسأله‌ای برخورد کند. بنابراین، اندیشه تنها دارای ارزش است. معنای جهان برای انسان فقط تا آن حدی است که وی به آن آگاهی پیدا کند. اگر جهان هدف و غایتی داشته باشد، برای انسان این هدف و غایت پنهان است و آنچه را انسان نتواند تجربه کند در نظر او واقعی نخواهد بود. فلسفه عمل‌گرایی را در واقع باید فلسفه تربیت به حساب آورد. زیرا در این مکتب فلسفی، موضوع انسان و تربیت بیش از سایر مکاتب فلسفی مورد توجه قرار گرفته است. به طوری که دیویی تربیت را جنبه فعال فلسفه قلمداد کرده و می‌گوید: فلسفه عبارت است از نظریه تربیتی به معنای وسیع آن. بنابراین، فلسفه از تربیت زائیده می‌شود.^(۱)

به عقیده فیلسوفان پراگماتیست اشیاء خارجی همان طور که هستند در ذهن ما منعکس نمی‌شوند. به عبارت دیگر، ذهن ما حالت انفعالی ندارد، بلکه تحت تأثیر تجربیات قبلی، هدفهای ما و آنچه برای ما با ارزش است تأثرات حسی را به صورتی خاص درمی‌آورد و آگاهی ما از جهان خارج نتیجه همین تأثیر متقابل می‌باشد. از نظر عمل‌گرایان اشیاء در خارج وجود دارند، اما وقتی این اشیاء برای ما واقعیت پیدا می‌کنند و مورد درک ما قرار می‌گیرند که جزئی از تجربه ما را تشکیل دهند. از نظر رئالیستها شیء خارجی به طور مستقل در خارج وجود دارد و ما در اثر تجربه از وجود آن به همان صورت که هست آگاه می‌شویم، در صورتی که برای پراگماتیستها (عمل‌گرایان) مهم، جریان تجربه است که امر خارجی نیز به صورتی خاص در آن ظاهر می‌گردد. آنچه برای ما واقعیت دارد تجربه ماست. از طریق تجربه جهان را می‌شناسیم. به طور خلاصه جهانی که در تجربه ظاهر می‌گردد جریانی است متغیر، خلاق و در حال توسعه، و افراد در زندگی عادی با چنین جهانی برخورد دارند. از نظر پراگماتیستها آنچه که ورای تجربه

۱. بافری، خسرو، بررسی نظریات مهم تربیتی جان دیویی، نشریه دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، ۱۳۶۴، شماره اول و دوم.



است قابل درک نمی‌باشد و فرد نباید برای درک آن تلاش کند.^(۱)

«هیچ عالم ثابت و معین نامکشوف برای تجربه وجود ندارد، هیچ مفهوم یگانه‌ای درباره جهان نیست که به عنوان پاسخ نهایی و کاملی ملحوظ شود، بلکه رشد و توسعه مداوم شناسایی ما درباره عالم، اندیشه معنی‌دار ما را درباره عالم طبیعت، صورت می‌بندد. این تصور نوین از جهان و هستی مقابل و مخالف طرح‌های مابعدالطبیعه انعطاف‌ناپذیر و کلی و عام فیلسوفان پیشین است. ماتریالیستها (مادیون) و ایده‌آلیستها (معنویون) و دیگران تصویری از جهان نشان داده‌اند که همیشه دارای پاره‌ای اوصاف معین است. برخلاف این نظر، پراگماتیستها با جهانی متکثر رویه‌رو هستند جهانی با اوصاف و امکانات بسیار که نمی‌توان همه را یکباره مطالعه و بررسی و شرح و وصف کرد، بلکه جهان و هستی بایستی به طور آزمایشی بدانگونه که ظاهر می‌شود و بسط و تحول می‌یابد مطالعه گردد. همچنانکه سیر و جریان طبیعت، پیش می‌رود فهم ما درباره آن نیز، به همان نحو باید در حال پیشرفت و رشد و نمو باشد.»^(۲)

«جهان از نظر "ویلیام جیمز" در حال تغییر، شکل‌پذیری، وسعت، پیشرفت و آفرینش چیزهای تازه می‌باشد. بنابراین نباید جهان را به عنوان نظامی محدود و مسدود تلقی کرد. جهان را نمی‌توان به صورت دستگامی کامل شده فرض نمود، بلکه باید گفت جهان دائماً در حال ساخته شدن می‌باشد.»^(۳)

جهان‌شناسی پیرس به رئالیستها نزدیک است. او واقعیات را مستقل از فعالیت ادراکی انسان مورد بحث قرار می‌دهد. به نظر این فیلسوف شیء واقعی با خصوصیات معین در عالم خارج وجود دارد، چه کسی نسبت به آن معرفت پیدا کند و چه در معرض ادراک آدمی قرار نگیرد. دیوبی نیز وجود واقعیت را در خارج مورد انکار قرار نمی‌دهد اما آنها را به عنوان اجزایی از کل موقعیت یا تجربه تلقی می‌نماید.^(۴)

پروفسور چایلدز مؤلف کتاب پراگماتیسم آمریکایی و تعلیم و تربیت،

۱. شریعتمداری، علی، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، ۱۳۶۶، ص ۲۰۰.

۲. پاپکین، ریچارد، استرول، آروم، کلیات فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتوی، ۱۳۷۰، ص ۳۹۰.

۳. شریعتمداری، علی، فلسفه، ۱۳۷۳، ص ۳۳۵.

۴. همان منبع، ص ۳۳۱.



- خصوصیات جهان را از نظر پراگماتیسم در ۱۰ مورد به شرح ذیل ذکر می‌نماید:
- ۱- جهان هرچه هست، آینده است.
 - ۲- جهان جریانی است در حال تغییر.
 - ۳- جهان ناامن است یا وضعی نامعلوم دارد.
 - ۴- جهان ناقص و نامعین است.
 - ۵- جهان کثیر است.
 - ۶- جهان هدف خود را در خود دارد.
 - ۷- جهان واقعیتی ورای تجربه ندارد.
 - ۸- انسان نیز با طبیعت یا جهان پیوسته و مربوط است.
 - ۹- انسان در جهان فاعل مایشاء نیست.
 - ۱۰- جهان پیشرفت را تضمین نمی‌کند. (۱)

انسان از دیدگاه پراگماتیسم:

از دیدگاه فلسفه پراگماتیسم، انسان موجودی زیستی و پیوسته با جهان است. انسان جدا از طبیعت نیست، بلکه جزئی از طبیعت و دائماً با آن است. این موجود زیستی، همواره تحت تأثیر محیط طبیعی و اجتماعی خود قرار دارد. چون در اجتماعی زندگی می‌کند و واحدی از اعضای جامعه انسانی است که با وجود تفاوت‌های گوناگون فردی، به همدیگر پیوسته‌اند و مدام در تأثیر و تأثر متقابل با یکدیگر قرار دارند. به این اعتبار انسان دارای نفسی اجتماعی و تأثیرپذیر است. از آنجایی که جامعه انسانی از نظر توانایی، حد و نهایی ندارد، پس فرد و استعداد‌های او نیز نهایی ندارد. فکر فرد همواره در مسیر جمع به کار می‌افتد. یعنی اندیشه فرد انعکاسی از اندیشه اجتماع در اوست. زبان انسان، محصول جامعه است. از این روست که دیویی می‌نویسد: ما عقل خود را به وجود نمی‌آوریم. عقل ما گرچه جزء وجود ماست ولی ما آن را نساخته‌ایم، عقل ما را محیط از طریق تربیت به وجود می‌آورد. بنابراین عقل، طرز تفکر و اندیشه ما از آن ما نیست، از آن جامعه است. ما آن گونه می‌اندیشیم که مقتضای جامعه ایجاب می‌کند و آن



گونه درباره نیک و بد قضاوت می‌کنیم که از مردم پیرامون خود فراگرفته‌ایم.^(۱) رابطه میان افراد، یا کنشهای متقابل آنها در فلسفه پراگماتیسم از اهمیت بسیار برخوردار است. به عقیده دیویی، انسان محصول و در عین حال سازنده جامعه خویش است و هر کاری که انجام می‌دهد، نتیجه کنشهای متقابل اجتماعی اوست. زیرا جامعه به طور خلاصه، عبارت از افراد به علاوه روابط متقابل میان آنهاست. انسان در جامعه از راه تأثیرپذیری و تأثیرگذاری شکل می‌گیرد و شکل می‌دهد، بدون اینکه از قبل شکل خاصی داشته باشد. همواره در حال شدن است. در فلسفه عمل‌گرایی، انسان دارای اراده آزاد نیست بلکه در جهت تحقق این آزادی تلاش می‌کند. او موجودی است که امروز آزادتر و فردا آزادتر از امروز خواهد بود. این قدرت را دانش و تکنولوژی به طور مستمر تکامل یابنده و پیش‌رونده به او می‌بخشد. اساس چنین نگرشی را بایستی در روان‌شناسی رفتارگرایی واتسون و نظریه روانی - فیزیکی ویلیام جیمز که دیویی از علاقه‌مندان به آنان بوده است، جستجو کرد. طبق نظرات واتسون، روح، آن چیزی است که تن آن را می‌سازد و طبق نظرات ویلیام جیمز هیچگونه اختلاف اساسی میان پدیده‌های روانی و فیزیکی وجود ندارد.^(۲)

به نظر دیویی، انسان آزادی انتخاب ندارد، اما در جریان امور باید دخالت کند و از این طریق امور را با خواسته خود مطابقت دهد. چون با طبیعت سر و کار دارد باید آن را بشناسد و از طریق عمل، زندگی را بهبود بخشد و بر عوامل طبیعی فائق آید. غلبه بر طبیعت به عنوان آزادی انسان محسوب می‌شود. انسان می‌تواند هر روز، آزادتر از روز قبل باشد. باور داشتن، یعنی گرایش به اقدام. انسان موجودی بیولوژیکی است، لذا تفکرش نیز بیولوژیکی می‌باشد. مشکلات انسان انگیزه‌ای برای فعالیت هستند. انسان باید از موضوعات عملی به اصولی نظری و از ملموس و محسوس به تفکر مجرد هدایت شود. انسان ضمن تجربه و از طریق تجربه رشد می‌کند. وظیفه اخلاقی معلم، انتخاب کردن، سازمان دادن و هدایت تجربیاتی است که شاگردان ضمن فعالیتهای فردی و گروهی انجام می‌دهند، عقل آدمی ضمن فعالیت در برخورد با مسایل رشد می‌کند.

۱. دیویی، جان، اخلاق و سلوک انسانی، ترجمه آربان پور، ۱۳۵۴، ص ۴۲۱.

۲. ابراهیم‌زاده، عیسی، فلسفه تربیت (فلسفه آموزش و پرورش)، ۱۳۶۸، ص ۲۱۰.



انسان استعداد رسیدن به کمال را دارا می‌باشد و می‌تواند در یک محیط اجتماعی پیشرفت کند. در انسان امیال متعددی نظیر میل به ارتباط اجتماعی، میل به کنجکاوی، میل به فعالیت و میل به تعبیر هنری وجود دارد.^(۱)

شناخت‌شناسی پراگماتیسم:

پراگماتیستها (عمل‌گرایان) تجربه را اساس معرفت می‌دانند و معتقدند که معرفت یا شناخت، حاصل عمل میان انسان و محیط اوست. آنچه دانسته می‌شود، فرضیه‌هایی هستند که درستی آنها در عمل و تجربه تأیید می‌شود. به این ترتیب، شناخت مورد نظر عمل‌گرایان، معرفتی است که از طریق حل مسأله به گونه‌ای هوشمندانه کسب شده است. به نظر دیویی تنها ادراک حسی به عنوان معرفت تجربی قلمداد نمی‌شود. بلکه تجربه و آزمودن اندیشه و افکار در عمل را نزدیک‌ترین راه رسیدن به معرفتی می‌داند که در دسترس انسان است. به این ترتیب دیویی به ادراک حسی پروتاگوراس، «فرضیه آزموده شده» در عمل را هم اضافه کرده و عقیده او مبنی بر معیار بودن انسان برای همه چیز را رد نمود و به جای آن ذهن اجتماع را با توجه به توانایی نامحدود آن برای تجربه کردن، معیار همه چیز معرفی کرد. پیرس و دیویی اصرار دارند که یک فکر وقتی درست است یا حقیقت دارد که به هنگام آزمودن به روش عینی و در صورت امکان به شیوه عملی، نتایج رضایت‌بخش به بار آورد. به این ترتیب می‌توان معرفتی را که به این روش حاصل شده است، به عنوان مبنایی برای ایجاد فرضیه‌های جدید و بیشتر به منظور حل مسایل دیگر محسوب کرد. روشی که پراگماتیستها برای کسب شناخت یا معرفت به کار می‌برند. «روش حل مسأله»^(۲) است و دارای مراحل ذیل می‌باشد:

- ۱- برخورد با مسأله، ۲- تبیین مشکل یا مسأله، ۳- شناسایی و تعریف مسأله، ۴- گردآوری اطلاعات مربوط به مسأله، ۵- فرضیه‌سازی، و ۶- آزمودن فرضیه و حل مسأله.
- بنابراین چون در نظر عمل‌گرایان، جهان و موقعیت‌ها متغیرند، لذا نمی‌توان موقعیت‌های آینده و مسائل مربوط به آنها را پیش‌بینی کرد. به این اعتبار، هم ارائه راه‌حل

۱. آموزگار، حسن، فلسفه و مکتب‌های تربیتی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۴.



کلی برای مسایل مختلف، ناممکن است و هم، هیچ معرفتی برای همیشه درست و غیرقابل تغییر نمی‌باشد. معرفت ما نسبت به جهان و مسایل آن محدود، تقریبی و نسبی است که همیشه وابسته به زمان حال و مکان خاص است. یعنی حقیقتی که به آن شناسایی پیدا می‌کنیم، تعلق به اینجا و اکنون دارد. تفکر عبارت است از پاسخی که در برابر مسأله یا مشکلی که نمی‌توانیم به حکم غریزه یا به طریق عادی بر آن فائق شویم، از خود بروز می‌دهیم.^(۱)

«از نقطه نظر فلسفه پراگماتیسم، یک رأی و عقیده درباره جهان، در صورتی معتبر و صحیح شمرده می‌شود که جهان را در ارتباط با انسان و وظیفه انسان در قبال آن در نظر بگیرد. پس هر چه تجربه شخص تغییر پیدا کرده و به صورتهای تازه در قبال امور زندگی به کار رود جنبه‌های تازه‌ای از جهان هستی در نظر شخص نمودار خواهد شد که قبلاً برایش نامعلوم بود. دانش بشر مبتنی بر تجربه است و تجربه نیز برحسب مقتضیات زندگی و اوضاع و احوال شخص متغیر می‌باشد. بنابراین تجربه با تغییرات جهان هستی هماهنگ می‌شود، هر مرحله از تحقیق و تجربه، مقدمه تحقیق و تجربه بعدی و مستعد تغییر و تحول است.»^(۲)

از نظر فلسفه پراگماتیسم (اصالت عمل) عمل مقدم بر هر چیز است، عمل باید ملاک و ضابطه سنجیدن هر چیز و هر داوری و ارزشگذاری باشد. فکری مقرون به حقیقت و صحیح است که برای عمل مفید باشد، علومی قابل قبول هستند که در عمل سودمند باشند.

ویلیام جیمز، از بانیان این فلسفه و مکتب، معتقد به کثرت وجود است و عالم را مرکب از اشیاء متمایز بی‌شمار می‌داند. وی قائل است که: «ما دلیلی نداریم که تصور کنیم اشیاء یک نظام هماهنگ را به وجود می‌آورند، همچنین جهان یک کل کامل نیست بلکه در جریان ساخته شدن است.»^(۳)

پراگماتیسم معتقد است که نتیجه و حاصل تفکر را اعمالی که فرد انجام می‌دهد به نحوی روشن‌تر نشان می‌دهد، بر این مبنا، عقل خادم عمل است، هرگاه ما در عمل

۱. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر، فلسفه آموزش و پرورش، ۱۳۶۷، ص ۲۵۰.

۲. آصفی، آصفه، مبانی فلسفه، ۱۳۷۰، ص ۴۲۶.

۳. مجتوبی، جلال‌الدین، فلسفه یا پژوهش حقیقت، ۱۳۷۰، ص ۲۷۱.

موفق بشویم دلیل آن است که تفکر ما معتبر است، و در هر زمینه دیگر هم ملاک اعتبار همان صلاح عملی است.

«دیویی می‌گوید که تفکر یا شناخت امری نظری نیست، بلکه هرگونه شناخت در حکم نوعی تجربه است. شناخت یا تفکر فعالیتی است مرکب از افعال ذهنی و افعالی بدنی، متضمن گردآوردن اطلاعات و تحلیل دقیق آنها و مطالعه کتاب و استفاده از زمان و سنجش مفاهیم و ساختن گمانه‌ها یا فرضیه‌ها. در تفکر همچنانکه مغز دخالت دارد، دستها و پاها و ابزارهای گوناگون نیز به کار می‌روند و تفکر هم فعالیتی ذهنی و هم فعالیتی جسمانی است. مراد از ذهنی بودن تفکر این نیست که عاملی غریب و غیرطبیعی در آن دخالت دارد، بلکه مراد این است که مغز انسانی به کمک اعضای بدن و ابزار مادی به فعالیتی خاص تن درمی‌دهد... تفکر همراه است با آزمودن شیء و رسیدن به یک مفهوم، هر شیء در عین حال که محصول گذشته است ما را به مفهومی می‌کشاند و این مفهوم در حکم گمانه و نقشه‌ای است برای عمل حال و آینده.»^(۱)

بر مبنای این مطلب می‌توان دریافت که مکتب دیویی را به چه دلیل «ابزارگرایی» یا «فلسفه ابزاری»^(۲) می‌نامند و وجه تسمیه آن این است که در آن گفته می‌شود افکار و ایده‌ها و اندیشه‌ها، وسیله و ابزار مطابقت و سازگاری خود با محیط هستند و مغز به کمک سایر اندامها و ابزارها در این انطباق و سازگاری مؤثر هستند.

از نظر دیویی تفکر یا به لفظ دیگر «هوش انسانی» عاملی ماشینی نیست بلکه عاملی است خلاق و آفریننده که نه تنها نیازهای ارگانیزم را برآورده می‌سازد بلکه در احوالات بیرون هم سیر می‌نماید. از دیدگاه او هوش از یک خلاقیت و دورنگری بالایی برخوردار بوده و بیان می‌دارد که ترقی و تکامل انسانی اولاً ماشینی نیست و ثانیاً به صورت کامل و تمام تحقق نمی‌پذیرد، بلکه مشتمل بر پاره‌های جزئی است و با نیروی قصد و غرض انسان و مسؤولیت‌پذیری او صورت می‌گیرد.

«در فلسفه پراگماتیسم، شناخت و تصورات، تصاویر ذهنی محض نیستند، بلکه معانی ناشی از عمل هستند. هر تصور همانا عمل است. شناخت فرآیند حرکت از

۱. هیأت نویسندگان، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه جواد یوسفیان، ۱۳۶۷، ص ۳۴۳.



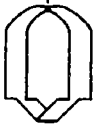
تصورات به اشیاء است، بنابراین معنی هر تصور اساساً نقشه‌ای است عملی که روی اشیاء پیاده می‌شود. رسیدن به شیء که معنی تصور شمرده می‌شود مستلزم عمل است. شناخت، فرآیندی طبیعی و عینی است، و تصور چون از نظر عملی منظور می‌شود وسیله‌ای است که، به میانجی تجارب متعدد، ما را به شیء نزدیک می‌کند و میان ما و شیء فعل و انفعال به وجود می‌آورد.»^(۱)

جان دیویی برای به دست آوردن معیاری که به اعتبار آن بتوان درباره چگونگی تجربه قضاوت کرد، دو اصل «پیوستگی تجربه» و «تأثیر دو جانبه» را بیان می‌دارد. اصل پیوستگی تجربه می‌گوید هر تجربه به تجربه‌های دیگر پیوسته است، در تجربه‌های پس از خود زنده می‌ماند، تجربه‌ای که به تجربه‌های بیشتری بستگی داشته باشد و تجربه بیشتری را ممکن گرداند از نظر تربیت با اهمیت‌تر است. از این رو تجربه‌ای که شوق به تجربه‌های بعدی را در انسان برانگیزد، تجربه‌ای خوب است و تجربه‌ای که سبب بیزاری از تجربه‌های بعدی گردد بد است.

اصل تأثیر دو جانبه می‌گوید هر تجربه‌کننده هم تأثیر می‌گذارد و هم تأثیر می‌پذیرد. در هر تجربه هم عامل‌های درونی درکارند و هم عامل‌های بیرونی. نتیجه برخورد این دو عامل وضعیت^(۲) نامیده می‌شود و از این رو طبق اصل فوق معنی این گفته که افراد در یک جهان زندگی می‌کنند این است که آنها در ردیفی از وضعیت‌ها زندگی می‌کنند. یعنی با اشیاء و افراد دیگر رابطه و تأثیر متقابل دارند و لذا دو واژه وضعیت و تأثیر دو جانبه از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند.

ارزش‌شناسی پراگماتیسم:

یکی از مباحث فلسفه، ارزش‌شناسی است. واژه ارزش در فارسی در موارد متعددی به کار می‌رود، که یکی از موارد آن مفهوم اقتصادی آن است. ارزش اشیاء برحسب مکان و زمان و کمیابی و فراوانی کاهش و افزایش می‌یابد و ممکن است ذاتی یک شیء باشد و یا عرضی و تعلق‌ی باشد. «برخی از متفکران کار فلسفه را بررسی



ارزشها می‌دانند. از نظر "نیچه"، فلسفه چیزی به غیر از ارزش آفرینی نیست و فیلسوف راستی کسی است که ارزشهای تازه بیافریند و با ارزشهای کهن و قدیمی پیکار کند.^(۱)

در بررسی ارزشها از نظر پراگماتیستها به دو نکته اصلی برمی‌خوریم: اول بنیاد و اساس ارزشها، دوم معیار ارزشها. پراگماتیستها بنیاد ارزشها را بیشتر در فعالیتهای فردی و اجتماعی جستجو می‌کنند. آنها عقیده دارند ارزشها تا آن حد وجود دارند که در جریان زندگی فردی و اجتماعی، به طور مستقیم و غیرمستقیم اثر عملی دارند. بنابراین، پیش‌فرضهای ما درباره ارزشها از طریق تجربه تحقق پیدا می‌کنند. به این اعتبار از نظر پراگماتیستها، ارزشها مطلق و ابدی نبوده، بلکه نسبی هستند و با تغییر شرایط و موقعیت‌ها تغییر پیدا می‌کنند. لذا نمی‌توان درباره هیچ ارزشی بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوالی که در آن عمل شده است، اظهار نظر کرد. مثلاً نکشتن را نمی‌توان به عنوان یک اصل پایدار پذیرفت، زیرا ممکن است در شرایط ویژه‌ای کشتن به منظور دفاع از خویشتن یا نجات زندگی دیگری، لازم باشد. به این ترتیب، گفتن اینکه کدام عمل خوب است یا بد، بستگی به نتیجه عملی آن در شرایط و موقعیتهای خاص دارد. معیار ارزشها، مطلوبیت و سودمندی آنها در زندگی فردی و اجتماعی است. به بیان دیگر معیار خوبی یا بدی یک تجربه، در نتایج آن است نه در خود آن، یعنی تصمیمات اخلاقی نه به کمک دستوره‌های مطلق و غیرقابل انعطاف، بلکه با تفکر در مورد اینکه کدام عمل احتمالاً بهترین نتایج را برای تعداد بیشتری از موجودات انسانی به بار می‌آورد، اتخاذ می‌شوند. از نظر آنان ما همانگونه که به آزمودن درستی اندیشه‌های خود اقدام می‌کنیم، به همان ترتیب هم باید به بررسی انتقادی ارزش ارزشهای خود بپردازیم. اشیاء و امور و پدیده‌ها در نظر عمل‌گرایان دارای دو گونه ارزش هستند: ارزش ذاتی و ابزاری. ارزش ذاتی یعنی هرگاه شیئی یا امری را بدون مقایسه با اشیاء یا امور دیگر مورد توجه قرار دهیم، ارزش ذاتی آن برای ما مطرح می‌شود و هرگاه شیئی یا امری را از لحاظ اهمیت و تأثیری که در وصول به یک هدف دارد با اشیاء و امور دیگر بسنجیم، ارزش ابزاری آن مورد نظر ما خواهد بود. ارزشهای ذاتی چون به تنهایی مطمح نظر قرار می‌گیرند، قابل سنجش و



مقایسه نیستند ولی ارزشهای ابزاری را مطابق تأثیری که در حصول هدف دارند، می‌توان مورد سنجش، ترجیح، رد یا قبول قرار داد. بنابراین، ماهیت ارزشها در این دیدگاه با خواسته‌های انسان تکوین می‌یابد و به خودی خود از پیش در کنشها، پندارها، چیزهای مورد بررسی و بالاخره در فرآیندهای جدا از زندگی انسان وجود ندارد. خواسته‌ها و تمایلات انسان ممکن است در جریان تجربه، به زندگی او ارزشی ویژه بدهد، ولی باید دقیقاً بررسی شوند. در این دیدگاه اول باید بدانیم یک میل یا رغبت، ارزش‌پذیر هست یا نه؟ یعنی خواست و تمایل خود را در زمان و مکان معینی و با توجه به پیامدهای احتمالی آنها بررسی می‌کنیم. در این بررسی نیز روش هوشی یا حل مسأله نقش اساسی دارد. در نظر عمل‌گرایان، ارزشها در خود اشیاء و امور و پدیده‌ها وجود ندارد، بلکه این ما هستیم که در رابطه با اهداف خود به آنها ارزش می‌دهیم، به همین دلیل مراتبی هم نمی‌توان برای آن قائل شد. مراتب ارزشها بستگی به موقعیت دارد. (۱)

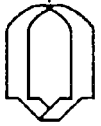
«ویلیام جیمز» سنجش افکار و ایده‌ها بنابر نتایج عملی آنها را تعیین «ارزش نقدی» آن افکار می‌نامد و معتقد است که هر حکمی از احکام ذهنی انسان، وقتی درخور بحث می‌باشد که نتیجه عملی بر آن مترتب باشد و اگر هیچ تأثیری در زندگانی نداشته باشد فاقد ارزش نقدی بوده و بحث در آن بیهوده‌پردازی است. در جای دیگر جیمز می‌گوید: صحت یک اندیشه خصیصه ثابت و ذاتی آن نمی‌باشد بلکه امور ایجابی و متغیر است و بستگی بر مواضع عملی آن دارد، اگر در مرحله عمل مفید بوده و دارای ارزش باشد صحیح و حق خواهد بود، با این توضیح نظریه دوام و ذاتی بودن «صحت» و یا «باطل» بودن افکار رد می‌گردد. (۲)

در فلسفه پراگماتیسم، افکار به منزله وسایل یا طرق عمل هستند یعنی عمل مبتنی بر فکر است و ارزش فکر به اعتبار عمل منتظره از آن می‌باشد. به عبارت دیگر اعتبار و ارزش افکار بسته به نتایج عملی مترتب بر آنهاست و اصولاً صحت فکر بسته به تحقق همان نتایج و یا قابلیت انطباق فکر بر عمل می‌باشد. به طور خلاصه می‌توان گفت

۱. دیویی، جان، دموکراسی و آموزش و پرورش، ص ۱۶۸.

۲. آصفی، آصفه، مبانی فلسفه، ۱۳۷۰، ص ۴۱۷.

که فعالیت فکری، تلاش انسان در قبال مسائل عملی خارجی است. افکار جز روشهای عمل در حالات و اوضاع مختلف نمی‌باشند و ارزش آنها بستگی به این دارد که تا چه حد در عمل مفید هستند، فکری که ارتباطی با عمل نداشته و یا نتایجی بر آن متصور نباشد فاقد ارزش و اعتبار خواهد بود. به عنوان مثال شخصی را که در جنگلی گم شده است در نظر می‌گیریم، برای رهایی از آن وضع خطرناک اندیشه‌های مختلفی به ذهن او خطور می‌کند که ارزش هر کدام به نتایج عملی آنها در خلاصی شخص از جنگل خواهد بود. در همین وضع اندیشه‌هایی به ذهن او خطور می‌کنند. چون «حقیقت چیست؟» یا «دنیا حقیقت خارجی ندارد و فقط در ذهن ماست» که هیچکدام از اینها او را در رهایی از جنگل کمک نمی‌کنند. این افکار متافیزیکی در این شرایط فاقد ارزش خواهند بود. برخی از اندیشه‌ها ممکن است که کاملاً غیرعملی باشند. مثلاً «اگر من بال داشتم می‌توانستم راه خروج را بیابم»، ولی اندیشه‌هایی که پیرامون مسایل جغرافیایی، وضعیت جنگل، مشخصات محلی و... باشند نتایج مثبتی در زمینه رهایی فرد از جنگل دربر خواهند داشت و دارای ارزش و اعتبار هستند. از نظر پراگماتیسم افکار دارای ارزش نسبی هستند، افکار وسیله یا طریق عملی یا اعمالی هستند که برای حصول مقاصد معین انجام می‌گیرند. بنابراین فکری درست و بجا خواهد بود که در عمل به حصول مقاصد معین منتهی شود و به عبارتی دیگر فکر عملی، فکر صحیح است.



مذهب و اخلاق از دیدگاه پراگماتیسم:

«بانیان پراگماتیسم از جمله ویلیام جیمز و جان دیویی عقیده داشتند که وجود معتقدات مذهبی، زندگی بسیاری از مردم را از نظر روانی مطبوع‌تر می‌سازد. از این رو می‌توان برای آنها نقش عملی قائل شد. با وجود نظر موافقی که دو دانشمند مزبور نسبت به مذهب داده‌اند هر دو تصریح نموده‌اند که بسیاری از اعتقادات ادیان که در حل مشکلات زندگی نمی‌توانند نقشی داشته باشند باید کنار گذاشته شوند. بر همین مبناست که بنیانگذاران این فلسفه مباحثات فلسفی گذشته و مخصوصاً آراء متافیزیکی را که فاقد مفهوم عملی و واقعی هستند را فاقد ارزش می‌دانند و بر این باورند که فلسفه در صورتی می‌تواند پیشرفت حاصل کند که یک پایه عملی استوار داشته باشد و به مسائلی که ارزش بحث و تحقیق را داشته و در زندگی سودمند هستند پردازد و روش

تحقیق خود را هم مشابه علوم بنماید.»^(۱)

ویلیام جیمز نظریه‌ای به نام بهبودگرایی یا خداپرستی بهبودگرایانه طرح می‌نماید که مطابق آن جهان برخلاف نظر خوشبینان و بدبینان نه خوب است و نه بد. در جهان، شر نیز مانند خیر وجود دارد، اما چون هیچ چیز در جهان ثابت نیست و همه چیزها در جریان صیوررتند، انسان می‌تواند با اراده مختار و خلاق خود، جهان را تا جایی که در اختیار است بهبود بخشد و به دولت رستگاری برساند. جیمز می‌گوید: «در بین دو قطب افراطی طبیعت‌گرایی زمخت از یکسو و مطلق‌گرایی متعالی از سوی دیگر، ممکن است دریابید آنچه را که من نوع پراگماتیکی یا بهبودگرایانه خداپرستی نامیده‌ام، دقیقاً همان چیزی است که در جستجوی آنید.... پراگماتیسم می‌تواند مذهبی خوانده شود به شرط آنکه اجازه دهید مذهب از سنخ چندگانه‌گرا و یا صرفاً بهبودگرایانه باشد.»^(۲)

پراگماتیسم در قلمرو علم اخلاق نیز وارد شده و تأکید می‌کند که این علم نباید تنها با صدور احکام خشک، مردم را به برخی اعمال و رفتار ترغیب نماید و یا از برخی نهی نماید، بلکه باید وظیفه داشته باشد که احکام و آراء خود را از نقطه نظر تأثیر و نقشی که در حل مشکلات و مسائل انسان دارند مدام ارزیابی نماید. ویلیام جیمز اخلاق را به عنوان عامل مؤثر در بهبود وضع شخص در حیات فردی در نظر گرفته، در حالی که دیویی و فلاسفه اخیر طرفدار پراگماتیسم آن را از نقطه نظر تأثیرش در اصلاح اجتماع مورد توجه قرار داده‌اند.

«از نظر دیویی، فرد در ساختن ارزشهای اخلاقی خویش دو مرحله متوالی را پشت سر می‌نهد: در مرحله نخست، اخلاق توسط گروه بر خود تحمیل می‌شود و در مرحله دوم فرد فرمانروای اخلاق خود می‌گردد. در این مرحله اخلاق به یک دستاورد و مسئولیت فردی تبدیل می‌شود. یعنی اخلاق از یک رفتار صرفاً هماهنگ با نیازها و ارزشهای جامعه به ایمان به این رفتار و احساس مسئولیت در قبال آن تبدیل می‌شود. در این فرآیند ارزشهای اخلاقی در پرتو رابطه میان رفتار انسان و آثار آن در محیط، خصوصیت عینی پیدا می‌کنند و این اخلاق می‌تواند با معیارهای عینی سنجیده شود و به



۱. آصفی، آصفه، مبانی فلسفه، ۱۳۷۰، ص ۴۲۵.

۲. جیمز، ویلیام، پراگماتیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، ۱۳۷۵، ص ۱۹۴.

عبارتی می‌تواند به صورت اخلاق علمی درآید.»^(۱)

نسبی بودن ارزشها در رابطه با موقعیت، تلاش برای رسیدن به یک مبنای داوری جمعی و مشترک که از اصول مهم ارزش‌شناسی عمل‌گرایان می‌باشد، اخلاق را تحت تأثیر قرار داده است، به طوری که باعث پذیرش نسبییت اخلاق در این فلسفه گردیده است. اخلاق به نظر دیوئی به رفتار معقولانه ناظر به هدف، یا سلوک جهت‌دار آگاهانه می‌پردازد. فاعل اخلاقی، کسی است که هدفی را وجهه نظر قرار می‌دهد که از طریق عمل می‌توان به آن رسید. به نظر عمل‌گرایان، افراد انسانی به عادات شخصی خود در تحت شرایطی که آداب و رسوم پیشین باز نهاده‌اند، شکل می‌یابند و فرد معمولاً همان طور که زبان گروه اجتماعی خود را فرامی‌گیرد، اخلاق را هم کسب می‌کند. آداب و رسوم از آنجا که مستلزم عمل به شیوه‌های خاص و تشکیل بینشهای خاص است، معیارهای اخلاقی را تشکیل می‌دهد و می‌توان گفت از نظر مقاصد عملی، اخلاقیات همان آداب و رسوم، سنن قومی، و عادات جمعی و جاافتاده است.»^(۲) پیرس اخلاق را به شیوه‌های مختلف توصیف کرده است، از جمله: علم شایسته و ناشایسته، علم آرمانها و فلسفه اهداف. همچنین می‌گوید: ما این آمادگی مفرط را داریم که اخلاق را برای خودمان علم شایسته و ناشایسته تعریف کنیم. شک نیست که اخلاق با شایسته و ناشایسته سر و کار دارد ولی سؤال اساسی این است: من اکنون چه هدفی دارم؟ بعد از آن چه خواهم داشت؟ به عبارت دیگر مسأله اساسی اخلاق عبارت است از تعیین غایت رفتار اخلاقی، و رفتار در اینجا به معنای عمل ارادی یا عملی است که در اختیار شخص است. بدینسان مفهوم خیر یک مفهوم اساسی در اخلاق پیرس است. بنابراین از نظر پیرس اخلاق به دو بخش عمده منقسم است. اخلاق محض در زمینه ماهیت آرمانی، و خیر اعلی یا غایت قسواوی رفتار، پژوهش می‌کند. زندگی می‌تواند اهداف متعددی داشته باشد، این اخلاق است که آن اهداف را تعریف و تعیین می‌کند.

اخلاق عملی به سازگاری عمل با آرمان یا غایت می‌پردازد. قسم اول، یعنی اخلاق محض را می‌توان علم پیش از هنجار^(۳) نامید. حال آنکه اخلاق عملی خصلتاً

۱. علی، سعید اسماعیل، چند فلسفه تربیتی معاصر، ترجمه عباس عرب، ۱۳۷۷، ص ۹۸ و ۹۷.

۲. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه (از بنام تا راسل)، ۱۳۷۶، ص ۴۰۱.

یکسره هنجار^(۱) آفرین است و هر دو لازمند.^(۲)

ویلیام جیمز در رابطه با عمومی بودن حس دینی می‌گوید:

«احتمال دارد که مردمان از لحاظ درجه تأثیرپذیری از احساس یک ناظر درونی در وجودشان با یکدیگر اختلاف داشته باشند، برای بعضی از مردم بیش از بعضی دیگر این توجه، اساسی‌ترین قسمت خودآگاهی را تشکیل می‌دهد، آنانکه بیشتر چنین هستند متعمداً دینی‌ترند، ولی اطمینان دارم که حتی آن کسانی هم که می‌گویند به کلی فاقد آنند خود را فریب می‌دهند و حقیقتاً تا حدی دیندار هستند.»^(۳)

در جای دیگر جیمز به نقل از اقبال می‌گوید:

«انگیزه نیایش نتیجه ضروری این امر است که در عین اینکه در قوی‌ترین قسمت از خودهای اختیاری و عملی هر کس، خودی از نوع اجتماعی است، با این وجود مصاحب کامل خویش را تنها در جهان اندیشه (درون‌اندیشی) می‌تواند پیدا کند... اغلب مردم خواه به صورت پیوسته و خواه به صورت تصادفی در دل خویش بدان رجوع می‌نمایند. حقیرترین فرد بر روی زمین با این توجه عالی، خود را واقعی و باارزش حساب می‌کند.»^(۴)

و در رابطه با تفاوت اخلاق و مذهب می‌گوید:

«اساس در مذهب یا اخلاق این است که ما چگونه خلقت و جهان هستی را تلقی کنیم؟ اخلاق محض، قوانین کلی جهان را حاکم بر کائنات دانسته و از روی علم و اطلاع اطاعت می‌کند که این اطاعت توأم با یک سنگینی و ملال است. اما در مذهب، برعکس، این اطاعت سرد و غم‌انگیز، جای خود را به استقبال و پذیرش گرم که همه چیز زندگی را پر از لطف و شوق و صمیمیت و نشاط می‌سازد و می‌گذارد. این اطاعت توأم با محبت و عشق است.»^(۵)

آموزش و پرورش از نظر پراگماتیسم:

عمل‌گرایان اصولاً فلسفه را تئوری یا نظریه تربیت و فلسفه تربیت را فلسفه

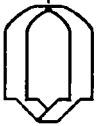
1. normative.

۲. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه (از بنام تا راسل)، ۱۳۷۶، ص ۳۴۷ و ۳۵۰.

۳. دژاکام، علی، تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری، ۱۳۷۷، ص ۳۶۱.

۴. همان منبع، ص ۳۶۲.

۵. همان منبع، ص ۳۶۱.



زندگانی تلقی می‌کنند، تا جایی که دیویی به فلسفه‌ای غیر از فلسفه تربیت قائل نبود، آنان استدلال می‌کنند که آموزش و پرورش یا تربیت، خود، زندگی است نه آماده شدن برای زندگی. بنابراین، مدرسه نسخه دیگری از زندگی است. تجربه در این فلسفه اهمیت فراوانی دارد و شامل احساس، ادراک، تفکر، قضاوت، توصیف و سیر عقلانی و توجه به ارتباط امور با یکدیگر است، تفکر و اندیشه در نظر آنها ابزاری است برای عمل کردن، جریان تعلیم و تربیت به تبعیت از اصل تغییر، امری متغیر و نامعین است و بنا به مقتضیات هر عصر و جامعه‌ای دگرگون می‌شود. به همین دلیل دیویی آن را اینگونه تعریف کرده است: تربیت عبارت است از بازسازی یا سازمان دادن مجدد تجربه که بر معنای تجربه می‌افزاید و توانایی لازم را به منظور هدایت مسیر تجربه بعدی فزونی می‌بخشد. آنها هدف تربیت را در خود تربیت جستجو می‌کنند و تعیین هدف غایی برای تربیت را امری بیهوده می‌شمارند. چون جریان زندگی مدام در تغییر است. بنابراین، انتخاب هدف ثابت برای تربیت، جریان رشد را محدود می‌سازد و هدف تربیت را بر اساس سه معیار ذیل می‌دانند: ۱- هدف هر فعالیتی در خود آن فعالیت است، اما نتیجه یا معلول آن فعالیت در خارج آن است. ۲- همه اهداف قابل انعطاف و تغییرپذیرند. ۳- هدف وسیله‌ای است که به فعالیت‌های فرد معنی می‌بخشد.^(۱) تربیت عمل‌گرایی، کاملاً کودک محور تلقی می‌شود. شاگرد باید بر اثر کنجکاوی یاد بگیرد و معلم نیز باید برانگیزنده کنجکاوی‌های او درباره موضوعاتی باشد که بیشترین پاسخ را به کنجکاوی‌های وی ارائه می‌دهند. هسته اصلی کلیه فعالیت‌های تربیتی نظیر تعیین هدفها، برنامه‌ها، روشها و غیره، کودک و نیازهای فوری و علایق اوست.^(۲) روش تدریس در نظر عمل‌گرایان با ویژگیهای اساسی تفکر، یکسان است و بهترین روش از نظر آنها همان روش حل مسأله است. زیرا از نظر آنها این روش نوعی آمادگی برای زندگی است. آنها توصیه می‌کنند که هم معلم و هم شاگرد باید به جای پیروی از ساخت سنتی محتوای درسی، متوجه معلوماتی باشند که مفید بودن آنها در حل مسأله‌ای خاص به اثبات رسیده است. این روش در تمام دوره‌های تحصیلی کاربرد دارد. البته شیوه بحث گروهی را برای فراگیری مطالب درسی



۱. دیویی، جان، مقدمه‌ای بر فلسفه آموزش و پرورش، فصل هشتم.

2. Kilpatrick, W.H. *The essentials of the activity movement. Progressive education, 1934, p. 357.*

یکی از مؤثرترین شیوه‌های تدریس می‌داند. اینان تأکید بر آن دارند که محتویات مواد درسی از قبیل ریاضی، علوم طبیعی و علوم اجتماعی، از تجارب عادی زندگی شاگردان انتخاب و به صورت واحد درسی، یا طرح و پروژه اجرا گردد تا آشنایی شاگردان با قوانین علمی با شناخت آنان از موارد استفاده عملی از این قوانین در زندگی فردی و اجتماعی توأم گردد. این امر در غنی‌ترسازی تجربیات آنان و ارتباط دادن این تجربیات به شعب مختلف علوم، تأثیر بسزایی دارد. به عبارت دیگر به جای تدریس مفاهیم و مطالب برکنار از تجربه، باید شاگردان مهارت‌هایی مانند گردآوری حقایق، ترکیب آنها، شکل‌دهی فرضیه و نتیجه‌گیری برای حل مسائل را بیاموزند و با نحوه تفکر علمی برای حل مسائل مربوط به خود و جامعه‌شان آشنا شوند.

«بر مبنای نظر دیویی، آموزش و پرورش فرآیندی است متعلق به مردم، به وسیله مردم و برای مردم، و یک فرآیند اجتماعی است که نمی‌توان آن را از کل ماهیت و وظائف جامعه جدا کرد. بنابراین در مدرسه باید فعالیت‌هایی مورد نظر باشد که به شاگرد کمک کند و به او بیاموزد که چگونه در فرآیند رشد تمدن سهمی باشد. او اعتقاد دارد که فرآیند تعلیم و تربیت، هدفی و رای خود ندارد، و تعلیم و تربیت خود هدف خویشتن است. تعلیم و تربیت، فرآیند دوباره سازماندهی، بازسازی و تغییرشکل تجربه‌هاست.»^(۱) او هدف آموزش و پرورش را تربیت مردان عمل و چاره‌ساز می‌داند. پراگماتیست‌ها روش جدیدی را در تدریس و آموزش مطرح نموده‌اند که می‌توان آن را «روش مدرسه‌ای» نامید که مجموعه‌ای از تجربه‌هاست که دانش‌آموز آن را در داخل مدرسه و خارج آن با راهنمایی و نظارت مدرسه پشت سر می‌گذارد. یکی از مهمترین نشانه‌های روش جدید این است که کودک بر ماده درسی تقدم دارد، و تنها راه مقدم داشتن کودک این است که در درجه اول به زندگی کنونی‌اش اهمیت دهیم تا زندگی برای او پرنشاط و جذاب باشد و خودش در عرصه عمل و برخورد با مشکلات، مسایل خود را حل نموده و کسب تجربه نماید.

در سیستم‌های تعلیم و تربیت سابق، هدف عبارت از آموختن حقایق نظری و موضوعات خشک و بی‌روح علمی به شاگردان بود، در حالی که در سیستم جدید



(سیستم مورد نظر پراگماتیسم) سعی می‌شود آنها استعدادهای خود را به صورت خلاق به کار اندازند، و با آشنایی با حقایق علمی توانایی سازگاری با محیط را کسب نمایند. دیویی و طرفدارانش دموکراسی را نتیجه چنین آموزش و پرورش می‌دانند و بر این باورند که اجتماعی که از محصولات تربیتی سیستم آموزش و پرورش پراگماتیستی تشکیل شود همواره جنبه دموکراتیک خود را حفظ نموده و مردم در قبال مسائل و امور مختلف، اندیشه و عمل مناسب داشته و از قوانین خشک و متحجر دوری خواهند کرد.^(۱)

جان دیویی به عنوان یکی از بنیان فلسفه پراگماتیسم برخلاف اکثر فیلسوفان، آموزش و پرورش را قلمرو جداگانه‌ای که یک نظریه پرداز به عنوان الزامی اخلاقی یا به دلیل شهروندی، گاه بخشی از وقت خویش را صرف آن می‌کند، نمی‌دانست، بلکه برعکس، هرگونه فلسفه‌ای را فلسفه آموزش و پرورش می‌خواند. وی دیدگاه تربیتی - فلسفی خود را در کتاب دموکراسی و آموزش و پرورش چنین بیان می‌کند:

«اگر بپذیریم که آموزش و پرورش، فراگرد ایجاد آمادگی‌های اساسی، عقلانی و عاطفی در برخورد با طبیعت و انسان است، فلسفه را می‌توان حتی به عنوان نظریه عمومی آموزش و پرورش تعریف کرد.» جان دیویی، نوع پراگماتیسم خود را به این عنوان که دارای کاربردهای وسیع در کلیه نهادهای اجتماعی جامعه ماست ملاحظه می‌کرد. نظریه وی بیشتر در قلمرو آموزش و پرورش مورد استفاده بود. او احساس کرد که غرض از فن آموزش و پرورش پیشین، اصولاً انباشتن توده‌ای از معلومات در ذهن دانش‌آموزان بوده است بدون آنکه هیچ وسیله‌ای برای سود گرفتن از آنها به دست آنها داده شود. اذهان آنها بیش از آنکه برای برخورد با مسائل حال و آینده آماده باشد با تجربه گذشته انباشته شده است و بر همین مبنا اعتقاد داشت آنچه که بیش از همه باید مورد توجه قرار گیرد تحریک ذوق و رغبت دانش‌آموزان و ایجاد روحیه خلاقیت در آنها برای حل مسایل و مشکلات است. به عبارت دیگر، فراگیری روش حل مسأله باید به عنوان محور اساسی آموزش و پرورش تلقی شود و اگر دانش‌آموز نحوه برخورد و مواجهه با مشکلات و مسایل را بیاموزد، آنگاه خواهد توانست در دنیای آشفته و پیچیده



و پرتحول که هر آن مسأله جدیدی در برابر انسان قد علم می‌کند موفق و شایسته زندگی کند و به نحو رضایت‌بخش با محیط خود سازگار شود. دیوبی اعتقاد داشت که این چنین آموزش و پرورش مردم را برای زیستن در جامعه‌ای دموکراتیک آماده و ورزیده می‌سازد.

انتقادات وارد بر پراگماتیسم:

پراگماتیسم برای نخستین بار از این فکر الهام گرفته است که فلسفه باید به جای موضوع‌های نظری، به موارد و مسایل علمی توجه کرده و روش خود را هم مشابه روش علوم نماید. پراگماتیسم روی عمل و «نوسازی اندیشه» در قبال مسایل و امور تازه تأکید می‌نماید و در نتیجه در رابطه میان نظر و عمل موجب تحولی شگرف می‌شود که بی‌شبهت به کیفیت ایجاد تحول در رابطه مردم با محیط زندگی خویش در نتیجه تکنیک‌های صنعتی نیست. علی‌رغم استقبالی که در نیمه اول قرن بیستم و مخصوصاً در آمریکا از پراگماتیسم به عمل آمد و با وجود تأثیر عمیقی که این فلسفه در افکار فلسفی معاصر در جهان غرب بر جای نهاد، خود از انتقاد سخت منتقدین بی‌نصیب نماند. «قبل از اواسط تا اواخر دهه‌های ۱۹۵۰ نگرش مسلط در فلسفه‌پردازی در عرصه تعلیم و تربیت و مشی عمومی این بود که به استنتاج دلالت‌های تربیتی از مواضع مختلف فلسفی چون پندارگرایی^(۱)، وجودگرایی^(۲) و عمل‌گرایی^(۳) بپردازند. از موضعی دیگر، جنبه‌های تربیتی و فلسفی به درجات مختلف به هم گره می‌خوردند، مثلاً عمل‌گرایی دیوبی در حدود دهه‌های مذکور، بسیار بیشتر از فلسفه‌هایی چون پندارگرایی و واقع‌گرایی^(۴) به صورت یک فلسفه تربیتی منسجم عمل کرد. هر چند این گونه فلسفه‌پردازی رو به ضعف گذاشته اما به هیچ وجه کاملاً فرو نمرده است.»^(۵)

از مدتها پیش تمایل به سایر مکاتب فلسفی معاصر افزایش یافته و پراگماتیسم اهمیت و اعتباری را که از اوایل قرن اخیر داشت به تدریج از دست داده و مکاتب دیگری جایگزین آن شده‌اند. فلسفه‌هایی چون فلسفه تحلیلی معاصر با شاخه‌ها و

1. Idealism.

2. Existentialism.

3. Pragmatism.

4. Realsim.

۵. باقری، خسرو، دیدگاه‌های جدید در فلسفه تعلیم و تربیت، ۱۳۷۵، ص ۵۱.



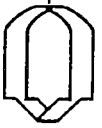
شعبه‌های دوگانه‌اش، مکاتب پوزیتیویسم منطقی و تحلیل زبان و همچنین فلسفه اصالت وجود و یا اگزیستانسیالیسم و فلسفه‌های دیگر به تدریج در حال نفوذ و استقرار در محافل علمی و فلسفی هستند. در اینجا به برخی از انتقادات مطرح شده پیرامون فلسفه پراگماتیسم اشاره می‌کنیم:

بیشترین انتقادات به پراگماتیسم در زمینه نظریه‌درستی افکار در ارتباط با نتایج عملی آنهاست، منتقدین می‌گویند مشکل بتوان پی‌برد که آیا از یک فکر یا تصوّر قبلاً در عمل نتایج مطلوب حاصل گردیده است یا خیر، به علاوه، اگر ارزش افکار مربوط به نتایج عملی آنها باشد این اشکال پیش می‌آید که نتایج عملی مذکور هیچ وقت محدود نبوده و در نتیجه نمی‌توان هیچ حکم قطعی درباره اعتبار و ارزش افکار صادر کرد. گروهی دیگر هم استدلال کرده‌اند که پذیرش روش پراگماتیسم در تعیین و تشخیص صحت افکار لازمه‌اش این است که ابتدا بایستی چگونگی توجیه صحت و حقیقت در پراگماتیسم را دریابیم و سپس صحت و حقیقت هر امری را با مقیاس آن بسنجیم.

پراگماتیستها اصرار دارند که نه تنها نتایج مستقیم و عاجل، بلکه آثار و نتایج اجل و افسین را در مورد کارآمدی تصورات و افکار باید مورد توجه قرار داد. منتقدان در این رابطه می‌گویند که کسی نمی‌تواند مطمئن باشد که اندیشه‌ای مفید و مؤثر است یا نه، چون نتایج و افسین و عواقب آن همواره می‌تواند ادامه داشته باشد و این امر اعتقاد پراگماتیستها مبنی بر اینکه یک اندیشه یا تصور در صورتی ثمربخش است که در عمل، نتایج سودمندی را داشته باشد نقض می‌نماید. علاوه بر آن برای اینکه گفته شود چیزی مفید و سودمند است یا نه، این ارزیابی ممکن نیست مگر اینکه کسی ملاکها و ضوابطی را برای آن داشته باشد و چنین ملاکها و ضوابطی را پراگماتیست منکر است.

عقیده بعضی از منتقدین بر این است که نظریه پراگماتیکی «درستی افکار در ارتباط با نتایج عملی آنها» بر احکام ریاضی و منطقی قابل اطلاق نیست زیرا یک حکم ریاضی همواره صحیح است و نمی‌توان ارزش نقدی پراگماتیستها را در مورد آن در نظر گرفت. و لذا حقیقت منطقی و ریاضی برخلاف حقایق علمی دیگر با نظریه پراگماتیسم قابل توجیه و سنجش نیست.

«انتقاد دیگری که مطرح می‌کنند این است که ما به یک طرح و مبنای اخلاقی و نظریه‌ای درباره آنچه خوب و بد، مطلوب و نامطلوب است و همچنین اندیشه و



عقیده‌ای درباره‌ی اغراض و غایات نیاز داریم تا بدانیم که منظور از این گفته که چیزی به کار می‌آید یا نه (آن طور که پراگماتیسم می‌گوید) چیست؟ لیکن پراگماتیسم این مبنا را نمی‌پذیرد و از ما می‌خواهد که بحثها و گفتگوهای اخلاقی خود را به وسیله‌ی مراجعه به ارزش نقد حل و فصل کنیم، چون این مکتب "خوب" را مترادف با "آنچه به کار می‌آید" می‌داند و به این ترتیب منکر اعتبار همه‌ی ملاکها و ضوابط دیگر است و برای ما غیرممکن می‌سازد که آنچه را که کارآمد است را معین کنیم.^(۱)

انتقاد دیگری که برخی از منتقدین از پراگماتیسم به عمل آورده‌اند این است که ابراز داشته‌اند ماهیت استدلال و اندیشه‌ی نظری، غیر از استدلال علمی و عملی است. بنابراین نمی‌توان آنها را مشمول احکام مربوط به علم و عمل و تجربه دانست. در فلسفه‌ی نظری به محتوای افکار و هماهنگی آنها بها داده می‌شود نه موارد علمی و تحقیقی آنها، و چون ارزش افکار از نظر پراگماتیسم مبتنی بر موارد و نتایج عملی آنهاست افکار نظری بی‌ارزش قلمداد می‌شوند و این منتقدان اینگونه ارزیابی را در مورد افکار نظری درست نمی‌دانند.

برخی از منتقدین اعتقاد دارند که در تشخیص و تعیین اثر عمل و افکار بر حسب رضایت و خوشایندی که پاره‌ای از اعتقادات برای مردم فراهم می‌کند هرگونه حالات و طرز تفکرهای ویژه و سلیقه‌ها و ترجیحات شخصی به عنوان معیارها و موازینی برای داوری خطا و صواب آنها قلمداد خواهد شد. به عبارت دیگر پراگماتیستها مسایل انسانی و انفعالات و احساساتی را که غالباً در طرز تلقی‌های ما نسبت به افکار گوناگون نهفته است با قدر و اعتبار افکار مشتبه می‌سازند و به جای اینکه به نحو عینی و علمی در جستجوی شناسایی حقیقی باشند، «سازگاری انسانی» را غرض اساسی همه‌ی پژوهشها و تحقیقات قرار می‌دهند و به این ترتیب برای یک فکر به تعداد سلیقه‌ها و برداشتها می‌توان ارزش و اعتبار قائل شد و این می‌تواند ناقض اصول علمی باشد. علاوه بر مسائل فوق، انتقادات دیگری را نیز می‌توان به شرح ذیل مطرح کرد:

پراگماتیسم، هر چند در فرایند تربیت توجه مریبان را به کودک و نیازهای او

۱. پاپکین، ریچارد، استرول، آروم، کلیات فلسفه، ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین مجتوبی، ۱۳۷۰، ص ۳۹۴.



معطوف داشته و تدوین فرصتهای یادگیری مبتنی بر نیازهای روزمره یادگیرنده را توصیه می‌نماید با بیهوده انگاشتن هدف غایی در تربیت آدمی، انسان را در محدوده روزمرگی و جزئیات اسیر ساخته و به نوعی شاید بتوان گفت به سیر کلی حرکت و تربیت انسان توجه نکرده است. شاید بتوان گفت که فلسفه پراگماتیسم با تأکید بیش از حد بر تجربه و عمل که عمده‌ترین وظیفه علوم است به نقش و جایگاه فلسفه کم‌توجهی نموده و تحت عنوان فلسفه، فلسفه را از ماهیت خویش که انتزاعی‌ترین شیوه تحلیل مسائل است تهی ساخته است.

این مکتب از آنجا که ریشه در تجربه گذشته دارد و به تغییر نیز به عنوان یک اصل اساسی توجه دارد شاید بتوان گفت که می‌تواند گذشته را تکمیل نماید ولی برای ورود به آینده به علت عدم استقلال تفکر و اندیشه از فضای تجربه‌های موجود چیزی برای گفتن ندارد.

پراگماتیسم از آنجا که برای حرکت و تکامل اندیشه، استقلال قائل نیست و برای انسان اراده آزاد و آزادی انتخاب نیز قائل نیست و از طرفی انسان و تفکر او را بیولوژیکی می‌داند شاید بتوان گفت که این مکتب در تعالی بخشی اندیشه‌ها باز می‌ماند و به نوعی به جایگاه رفیع انسان در عالم هستی، ظلم روا داشته است.

مکتب پراگماتیسم عقل را خادم عمل و در گرو تجربه می‌داند، تجربه را نیز در گروه عمل برمی‌شمارد، آن هم عملی که در گرو سودمندی است و معیار سودمندی را نتیجه عمل و تشخیص دهنده آن را عقل می‌داند. با این توضیحات شاید بتوان گفت که این فلسفه انسان را در یک حلقه و دور باطل قرار می‌دهد.

در پاسخ به انتقادات فوق پراگماتیستها مطرح می‌کنند که برای تشخیص افکار و عقاید حق و باطل، هیچ وسیله دیگری جز توجه به نتایج عملی آنها در زندگی بشر در دست نیست و حتی خود موضوعات ریاضی و منطقی و هر موضوع نظری دیگر نیز با همین شیوه قابل مطالعه و ارزیابی است. فلاسفه پراگماتیسم باز با استفاده از دیدگاه خود مطرح می‌کنند که برای انتقاد منتقدین پراگماتیسم هیچگونه فایده عملی متصور نیست و قابل اعتبار نمی‌باشد. البته در بعضی موارد هم بیان کرده‌اند که منتقدین پراگماتیسم درک درستی نسبت به پراگماتیسم به دست نیاورده‌اند.



فهرست منابع و مراجع فارسی:

- آصفی، آصفه. (۱۳۷۰). مبانی فلسفه. تهران: آگاه.
- آموزگار، محمدحسن. (۱۳۷۹). فلسفه و مکتبهای تربیتی. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- ابراهیم‌زاده، عیسی. (۱۳۶۸). فلسفه تربیت. (فلسفه آموزش و پرورش). تهران: انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- اسکفلر، اسرائیل. (۱۳۶۶). چهار پراگماتیست (محسن حکیمی، مترجم). تهران: نشر مرکز.
- اولیچ، رابرت. (۱۳۷۵). مربیان بزرگ. (علی شریعتمداری، مترجم). اصفهان: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوراسگان.
- باقری، خسرو. (۱۳۷۵). دیدگاههای جدید در فلسفه تعلیم و تربیت. تهران: نقش هستی.
- _____ . (۱۳۶۴). بررسی نظریات مهم تربیتی جان دیویی. نشریه دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، شماره‌های اول و دوم.
- پاپکین، ریچارد. استرول، آروم. (۱۳۷۰). کلیات فلسفه. (جلال‌الدین مجتبیوی، مترجم). تهران: حکمت.
- جیمز، ویلیام. (۱۳۷۰). پراگماتیسم. (عبدالکریم رشیدیان، مترجم). تهران: علمی - فرهنگی.
- حائری، مهدی. (۱۳۷۳). علم کلی. تهران: انجمن اسلامی حکمت.
- دادبه، اصغر. (۱۳۶۹). کلیات فلسفه. تهران: انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- داوری، رضا. (۱۳۵۹). فلسفه چیست؟. تهران: انجمن اسلامی حکمت.
- دژاکام، علی. (۱۳۷۷). تفکر فلسفی غرب از منظر استاد شهید مرتضی مطهری. تهران: اندیشه معاصر.
- دیویی، جان. (۱۳۳۷). بنیاد نو در فلسفه. (صالح ابوسعیدی، مترجم). تهران: زوار.
- _____ . (۱۳۵۴). اخلاق و سلوک انسانی. (آریان‌پور، مترجم). تهران: نشر و ترجمه کتاب.
- _____ . (۱۳۶۲). دموکراسی و آموزش و پرورش. (آریان‌پور، مترجم). تهران: نشر و ترجمه کتاب.
- رونتجی وادیا، اردشیر. موهان داتا، ایرندرا. کبیر، همایون. (۱۳۶۷). تاریخ فلسفه شرق و غرب
- جلد دوم تاریخ فلسفه غرب. (جواد یوسفیان، مترجم)، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- شاتو، ژان. (۱۳۷۲). مربیان بزرگ. (غلامحسین شکوهی، مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شریعتمداری، علی. (۱۳۶۷). اصول و فلسفه تعلیم و تربیت. تهران: امیرکبیر.
- _____ . (۱۳۷۳). فلسفه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- شعاری‌نژاد، علی‌اکبر. (۱۳۷۴). فلسفه آموزش و پرورش. تهران: امیرکبیر.



- طباطبائی، سیدمحمدحسین. (۱۳۷۵). اصول و فلسفه و روش رئالیسم. جلد اول. قم: صدرا.
- علی، سعیداسماعیل (۱۳۷۷). پژوهشی پیرامون چند فلسفه تربیتی معاصر. (عباس عرب، مترجم). مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۶). تاریخ فلسفه، جلد هفتم. (بهاءالدین خرّمشاهی، مترجم). تهران: علمی فرهنگی سروش.
- _____ (۱۳۷۶). تاریخ فلسفه، جلد هشتم. (بهاءالدین خرّمشاهی، مترجم). تهران: علمی فرهنگی سروش.
- مُجتبوی، جلال الدّین. (۱۳۷۰). فلسفه یا پژوهش حقیقت. تهران: حکمت.
- نصرتی نصرت آبادی، نصرت. (۱۳۷۹). تربیت اخلاقی از نظر شهید مطهری و ویلیام جیمز. پایان نامه کارشناسی ارشد. چاپ نشده. دانشگاه تربیت مدرس.
- نقیب زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۷۲). درآمدی به فلسفه. تهران: طهوری.
- _____ (۱۳۷۱). نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش. تهران: طهوری.
- یوسفی، حمیدرضا. (۱۳۸۰). سقراط و هنر نیندیشیدن. تهران: ثالث.

References:

- Donald. Butler. 1968. Four philosophies and their practice in education and religion. New York, 3rd edition, p. 285.
- W.H. Kilpatrick. 1934. The essentials of the activity, progressive education. p. 357.



A Survey on Pragmatism Philosophy

S.Kazem Alavi, M.A.

ABSTRACT

The present article studies "Pragmatism" as a contemporary philosophy. First, pragmatism is defined. Then its rise in Europe and the United States is investigated. Certain factors such as "ontology", "mankind", "social values", "ethics and religion" and "general education" are studied in the light of pragmatism as set by its founders including Charles Sanders Piers, William James and John Dewes. Finally the criticisms against pragmatism are presented to help the reader further understand the issue.

